باسمه تعالی

خارج اصول

۲۴/۰۹/۹۲ امارات معتبره - تفصیلاتی در حجیت ظهور - حجیت ظواهر قرآن

**حجیت ظواهر(روایاتی که از تفسیر قرآن به رأی نهی کرده است)**

بحث سر این بود که آیا ظواهر کتاب حجت هست یا حجت نیست؟ اینجا یک تقریب دیگری می‌شود ذکر کرد بر عدم حجیت ظواهر کتاب که بازگشتش این هست که اصلاً بدون تفسیر اهل بیت (علیهم السلام) قرآن ظواهر ندارد نه اینکه ظواهر دارد آن ظواهر حجت نیست ماحصلش این است برای شکل‌گیری ظهور قرائن متصله کلام - حالا قرائن لفظیه یا قرائن حالیه - مؤثر هست. بعضی کلمات هست بنا بر این هست که مقصود در خود این کلام بیان بشود آیا قرآن این طوری هست که به منزله خودآموزی باشد که خودش قرار است مفاد خودش را روشن کند؟ مطمئناً چنین نیست آن چیزی که قدر مسلم آن که تردیدی در آن نیست بحث شأن نزول چیزی هست که دخالت دارد در فهم قرآن و شأن نزول منفصل از قرآن است یعنی داخل قرآن، حالا منفصل که می‌خواهیم بگوییم به هر حالا جزئی از قرآن نیست شأن نزولهای قرآن. به نظر می‌رسد علاوه بر بحث شأن نزول قرآن به گونه‌ای نازل نشده که خودش به تنهایی مفاد را بتواند القاء کند. این است که در آیات قرآن تأکید شده که خداوند پیامبر را به عنوان معلم قرآن و آموزگار قرآن قرار داده مثلاً در سوره آیه 129 این آیه هست که «رَبَّنا وَ ابْعَثْ فیهِمْ رَسُولاً مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِکَ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ یُزَکِّیهِمْ إِنَّکَ أَنْتَ الْعَزیزُ الْحَکیمُ» علاوه بر تلاوت آیات تعلیم کتاب هم جزء وظایف و مناصب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) هست یا در سوره جمعه آیه 2 «هُوَ الَّذی بَعَثَ فِی اْلأُمِّیِّینَ رَسُولاً مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِهِ وَ یُزَکِّیهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ» بنابراین آیات قرآنی نیاز به یک معلمی دارد که آن معلم آیات قرآن را بیان کند تعبیری که شبیه آن در روایتی از منصور بن حازم نقل شده یک روایت مفصلی هست که من تکه‌ای از آن بخوانم بد نیست رقم 174 جامع الاحادیث جلد یک هست منصور بن حازم می‌آید خدمت امام صادق (علیه السلام) یک استدلالی را عرضه می‌کند در

مسئله امامت خدمت امام (علیه السلام)، یک استدلال جالبی هم هست که بر خلاف خیلی از استدلالها از خدا شروع می‌کند به پیامبر می‌رسد از پیامبر به امام می‌رسد. «عن منصور ابن حازم قال: قلت لأبی عبد الله علیه السلام: إن الله أجل وأکرم من أن یعرف بخلقه بل الخلق یعرفون بالله، قال: صدقت، قلت إن من عرف أن له ربا، فقد ینبغی له أن یعرف أن لذلک الرب رضا و سخطا، و أنه لا یعرف رضاه وسخطه إلا بوحی أو رسول» تا اینجا می‌رسد می‌گوید «فحین مضی رسول الله صلی الله علیه وآله من کان الحجة علی خلقه؟ قالوا: القرآن فنظرت فی القرآن فإذا هو یخاصم به المرجی و القدری و الزندیق الذی لا یؤمن به حتی یغلب الرجال بخصومته، فعرفت أن القرآن لا یکون حجة إلا بقیم، فما قال فیه من شیء کان حقاً» بعد در ادامه صحبت می‌کند که خلاصه قیم قرآن امیر المؤمنین (علیه السلام) و اهل بیت (علیهم السلام) هستند از این زاویه مسئله امامت را مطرح می‌کند در واقع قیم به معنای معلم قرآن است همان شأن معلمیتی که خداوند برای پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) قرار داده آن شأن منتقل شده به ائمه معصومین (علیهم السلام). خب بحث این هست که ما برای شناخت، یعنی برای به دست آوردن ظهور قرآن باید جمیع قرائنی که دخالت دارد در فهم قرآن اینها را به دست بیاوریم و اصلی به نام اصالة عدم قرینه که قرینه متصله را نفی کند نداریم حالا اصالة عدم قرینه نسبت به قرینه منفصله مطرح هست ولی نسبت به قرینه متصله حالا چه قرینه متصله کلامیه چه قرینه متصله حالیه ما اصلی نداریم که این قرائن را نفی کند. ما اصلی نداریم بگوید قرینه متصله کلامیه وجود ندارد. بله در مورد روایات یک شهادت سلبیه‌ای از طرف راوی وجود دارد که راوی شهادت می‌دهد که همه چیزهایی که دخالت در فهم مفاد آنها را دارد منتقل می‌کند ولی در مورد قرآن هیچ یک چنین شهادتی نیست قاریان قرآن فقط نفس قرآن را نقل می‌کردند تفسیری که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) ضمیمه قرآن بوده آن تفسیرات را نقل نمی‌کردند و اصلاً بنا بوده که قرآن از تفسیرش مجزا باشد اصلاً به احتمال زیاد آن قرآنی که حضرت علی (علیه السلام) جمع کرده بودند مجموعه‌ای از قرآن و تفاسیری بوده که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم)

همراه قرآن فرموده بودند یک مجموعه‌ای که همه‌اش وحی است ولی همه وحی‌ها وحی قرآنی نیست. «وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی \* إِنْ هُوَ إِلاّ وَحْیٌ یُوحی» فقط بحث قرآن نیست تمام گفتار پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) از وحی الهی سرچشمه می‌گیرد ولی بعضی از این وحی‌ها در قابل قرآن هست بعضی‌هایشان در قابل قرآن نیست در مورد روایات آن شهادت سلبیه وجود دارد و آن شهادت سلبیه وقتی حجت شد ظهور کشف می‌شود و ما ظهور را به دست می‌آوریم ولی در مورد قرآن یک چنین چیزی ما نداریم. پس بنابراین از آن طرف شما بحث شأن نزول را اگر مراجعه بکنید می‌بینید در ذیل هر آیه هر مفسری برای خودش یک شأن نزول ذکر می‌کند قتاده یک طور می‌گوید اکرمه یک طور می‌گوید ابن عباس یک طور می‌گوید از وثاقت اینها اگر عبور می‌کنیم بعضی مثل اکرمه و اینها خارجی بودند از وثاقت این کسانی که به عنوان مفسر شناخته شده بودند اگر بگذریم اینها به هر حال حرفهایشان مستند به جایی نمی‌کنند به منزله یک روایت مقطوعه هست روایتی که به معصوم (علیه السلام) منتهی نمی‌شود ما دلیلی بر اعتبار این شأن نزولهایی که در چیزهای مختلف وارد شده نداریم بنابراین ما از کجا می‌توانیم ظهور آیات قرآنی را اصلاً احراز کنیم.

پرسش: این تفاسیری که می‌فرمایید از نظرات رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلّم) ممکن است بوده باشد اینها به نحو متصل نباید حساب بشود اینها باید به نحو منفصل باید حساب بشود قرائنه منفصله باید حساب بشوند ولو متصل باشند پاسخ: چرا؟ پرسش: مثل اینکه مثلاً امروز بیایم یک قانونی را فرض کنید در مجلس تصویب شده نقل کنم بعد بخواهم یک تفسیری بکنم این قانوناً وقتی نقل می‌کنند این را جدا حساب می‌کنند و ظهور ... پاسخ: یعنی چی منعقد می‌شود؟ پرسش: ... پاسخ: نه خیر اصلاً این طور نیست اصلاً منعقد نمی‌شود یک کلامی که ... پرسش: ... پاسخ: اصلاً هم متصل حساب نمی‌کنیم پرسش: ... پاسخ: توجه نکردید شأن نزول ... داستانی پیش آمده در آن داستان یک مطلب گفته، گفته به زید بگو فلان کار را بکن این ظهورش منعقد می‌شود؟ پرسش: ... پاسخ: قرینه حالیه متصله است دیگر دخالت دارد در ؟ تفسیری هم که پیغمبر (صلی الله علیه و

آله و سلّم) همراه کلام فرموده فرض کنید پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) فرموده این واژه معنایش این است اول آیه را خوانده همانجا کنارش گفته این آیه معنایش این است. این ظهور منعقد می‌شود؟ فرض کنید متکلّم عادی، من می‌گویم که به شیر اعتماد کنید مرادم از شیر هم محمودآقاست ظهور شیر در اینکه معنای لغوی هست منعقد می‌شود؟ پرسش: همه‌اش کلام بنده است ... پاسخ: باشد کلام شما باشد پرسش: آن مثال می‌گوید اگرچه قرآن به خودی خود این ظهور را داشت ولی ... یعنی حضرت می‌فرمایند منظور این هست پاسخ: ... بگوید یعنی بحث ما همین هست که کلام پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) دخالت دارد در ظهور آیات قرآنی بحث همین هست پرسش: حجیت است ... پاسخ: نه در ظهور، اصلاً در خود ظهور، ظهور را چیز می‌کند اگر بگوید «کونوا مع الصادقین و هم الائمة‌الطهرون (علیهم السلام)» پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) این را بگوید ظهور در این معنی عام منعقد می‌شود؟ منعقد که نمی‌شود. این مجرد اینکه کلام چیز، کلام خداست. من این مقدمات را دارم می‌گویم برای این هست که حتی کلام اولاً کلام پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) به عنوان تفسیر کلام وحی اگر تلقی بکنیم منهای حالا بحث اینکه اینها وحی هست خود همان دخالت دارد در شکل‌گیری ظهور علاوه بر اینکه ما می‌خواهیم بگوییم کلام پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) وحی است ولی یکسری وحی قرآنی یکسری وحی غیر قرآنی است و پس بنابراین اولاً اینکه تمام چیزهایی که در ظهور کلام شکل می‌گیرد باید از همان گوینده کلام باشد کس دیگر نباشد این حرف، حرف نادرستی است ثانیاً به فرض این مطلب را بگوییم تفسیرهای پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) هم آن هم وحی است لازم نیست در آن قالبی باشد که کلام اول صادر شده کلام پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) ولو در قالب قرآنی نیست ولی وحی هست «إِنْ هُوَ إِلاّ وَحْیٌ یُوحی» همین مطلب هست اینکه همه چیزهایی که به وسیله فرشته وحی بر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) نازل می‌شد اینها قرآن نیستند. می‌گوید جبرئیل (علیه السلام) نازل شد که مثلاً فلان منافقین می‌خواهند برای شما فلان کار را بکنند این وحی که وحی هست ولی وحی قرآنی نیست وحی قرآنی با

وحی غیر قرآنی فرق دارد بنابراین بحث این هست که همه اینها دخالت دارد شکل‌گیری ظهور آیات و ما دلیلی نداریم بر اینکه این شأن نزولها از غیر طریق اهل بیت (علیهم السلام) اعتبار داشته باشند عرض کردم شما مراجعه کنید می‌بینید در ذیل هر آیه‌ای شأن نزولهای کاملاً مختلف هست. من همین آیات ارث را نگاه می‌کردم پنج شش گونه در مورد هر آیه‌اش شأن نزول شما می‌بینید یکی می‌گوید مال این داستان است یکی می‌گوید مال آن داستان است یکی می‌گوید مال آن داستان است و هیچکدامشان هم حداکثر خیلی، خیلی بخواهیم به آنها لطف کنیم به منزله یک روایت مرسله است. در حالی که روایت بودنش هم معلوم نیست چون اینها کلام معصوم نیستند اینها به یک معنی روایت می‌شود گفت ولی روایت مقطوع، یعنی روایتی که به معصوم منتهی نمی‌شود. مشکل این است که چطوری ما می‌توانیم آیات قرآنی را معنی کنیم و تفسیر کنیم یک سری تعبیراتی که در بعضی روایات هست به نظر می‌رسد ناظر به همین جهت است بعضی‌هایشان ناظر به این است که علم به شأن نزول فقط در مورد اهل بیت (علیهم السلام) هست بعضی‌هایشان به منزله این هست علم به تفسیری که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) نسبت به کلام کرده فقط در نزد اهل بیت (علیهم السلام) هست حالا من بعضی از این روایات را می‌خوانم جامع الاحادیث حدیث 129، «عن أبی الصباح قال: والله لقد قال لی جعفر بن محمد (علیه السلام): إن الله علم نبیه (صلی الله علیه و آله و سلّم) التنزیل و التأویل» به نظر می‌رسد مراد از علم تنزیل نه اینکه قرآن را برایش نازل کرد آن طوری هم که در بعضی روایات دیگر هست تنزیل می‌گوید آن کسانی هست که آیات در مورد آنها نازل شده یک نوع معنای ظاهری، تأویل آن باطنی هست که آن قواعد کلیه‌ای که این آیات مثالی هست برای آن قواعد کلیه «إن الله علم نبیه (صلی الله علیه و آله و سلّم) التنزیل و التأویل قال: فعلم رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلّم) علیا، ثم قال: و علمنا والله» این یک روایت است که روایت صحیح السندی هست «محمد بن یعقوب عن محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد» که «أحمد بن محمد بن عیسی» است «عن علی بن الحکم، عن سیف بن عمیرة، عن أبی الصباح» تمام راویان سند

راویان سند خوبی هستند. این یک نمونه یک تعبیر دیگری، بعضی روایتهای دیگر هست که حالا ممکن است سندهایش قابل مناقشه باشد شبیه این تعبیر روایت ابی الصباح در روایتهای دیگر هست ولی آن چون تعبیر تأویل دارد فقط می‌گوید «إن الله علم رسوله الحلال والحرام والتأویل» این است که به آن را اشاره نکردیم. پرسش: تنزیل می‌فرمایید همان شأن نزول است پاسخ: تنزیل یعنی معنی ظاهری آیه. پرسش: یعنی آن چیزی که در آن نازل شده ... پاسخ: آن چیزی که آیه در مورد او نازل شده پرسش: که شأن نزول هم همراهش هست ... پاسخ: ...

 یک روایت مفصلی هست از سلیم بن قیس هلالی در کافی نقل شده که حالا بحثهایی که در مورد این کتاب سلیم هست و وثاقت ابان بن ابی عیاش و اینها،‌آنها حالا بماند خیلی روایت مفصل و جالبی هست این تیکه‌ای که حالا مورد نظر من هست این هست می‌گوید «فما نزلت علی رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلّم)» این صفحه 198 جامع الاحادیث هست رقم 173 است ولی خب روایت مفصل است این تیکه‌اش در صفحه 198 هست می‌گوید که «فما نزلت علی رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلّم) آیة من القرآن إلا أقرأنیها و أملاها علیّ فکتبتها بخطی و علمنی تأویلها و تفسیرها و ناسخها و منسوخها، و محکمها و متشابهها، و خاصها و عامها ...» ادامه روایت که اشاره به این مطلب دارد. همچنین یک روایت دیگری که این روایت خیلی جالب است رقم 217 هست.

پرسش: این روایت بصائر الدرجات که بعد از آن روایت ابی الصباح که خواندید آن چطور «علّم رسوله الحلال و الحرام و التأویل» ... پاسخ: تأویل عرض کردم آنجا تأویل دارد پرسش: حلال و حرام کنار تأویل آورده مراد حلال و حرامی که از کتاب در می‌آید نیست؟ ... پاسخ: نه در آن نخوابیده از کتاب.

روایت رقم 217 جامع الاحادیث، بصائر الدرجات «أحمد بن الحسین عن أبیه» اینجا «عن بکیر بن صالح» دارد باید «بکر بن صالح» باشد «عن عبد الله بن إبراهیم بن عبد العزیز بن محمد بن علی بن عبد الرحمن بن جعفر الجعفری قال حدثنا یعقوب بن جعفر» حالا سندهایش را خیلی‌هایش مشکل است سندهایش را تصحیح کردن در این سند احمد بن حسین که بصائر الدرجات نقل می‌کند پسر

حسین بن سعید است احمد بن حسین بن سعید است «عن ابیه» که «حسین بن سعید» است ولی حالا احمد بن حسین هم تصحیح کنیم پدرش بحثی در وثاقتش نیست بکر بن صالح ولی بقیه سند مشکلاتی دارند اینها را ما به عنوان، به خود اینها نمی‌خواهیم استشهاد کنیم بحث سر این هست که مفادی هست طبق قاعده است یعنی همان معنایی که ما می‌خواهیم تقریب کنیم می‌گوییم این روایات هم ناظر به او هست

پرسش: ... پاسخ: ... اینکه آن کی هست و اینها آن یادم نیست.

«قال حدثنا یعقوب بن جعفر قال کنت مع أبی الحسن علیه السلام بمکة فقال له رجل انک لتفسر من کتاب الله ما لم تسمع به» داستان عجیبی است که ائمه ما اعتراض می‌کردند که چرا در چهار چوب حرفهای مفسرین موجود حرف نمی‌زنید خودتان حرفی که حالا آنها کی‌ها بودند و قتاده و اکرمه و اینها چه شأنی داشتند که بخواهند مقایسه بشوند با ائمه ما آن الدهر أنزلنی، أنزلنی، أنزلنی که حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) می‌فرمایند «حتی یقال علی و معاویة» یکی از مصیبتهایی که ائمه ما با آن مواجه بودند این است که مورد اعتراض قرار می‌گرفتند که چرا حرفی می‌زنی که قتاده آن حرف را نزده، نه تنها هم دوش آنها قرار می‌دادند معتقد بودند که باید اینها اقتداء کنند به هر حرفی که آنها می‌زنند بشنوند.

«فقال أبو الحسن علیه السلام علینا نزل» یعنی «نزل کتاب الله قبل الناس و لنا فسر قبل أن یفسر فی الناس فنحن نعرف حلاله و حرامه و ناسخه و منسوخه و سفریه و حضریه و فی ای لیلة نزلت کم من آیة و فیمن نزلت و فیما نزلت» که ناظر به هر دو جهت هست این روایت. هم ناظر به اینکه شأن نزول را ما می‌دانیم هم تفسیر آیات برای ما شده یعنی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) قبل از اینکه برای مردم آیات قرآن را تفسیر کند برای ائمه هدی (علیهم السلام) آنها را تفسیر کرده. خب مشکل ما در واقع مشکلی که وجود دارد این هست که ما شأن نزولها و امثال اینها را نمی‌توانیم درک کنیم خب ما حالا مراجعه کردیم به اهل بیت (علیهم السلام) روایتی ندیدیم در این زمینه آیا ما می‌توانیم بگوییم روایت

نبوده؟ خب شاید روایاتی از اهل بیت (علیهم السلام) بوده به دست ما نرسیده شاید راویان نرفتند از اهل بیت (علیهم السلام) سؤال کنند که مراد از این آیه چی هست؟ بنابراین ما چطوری می‌توانیم احراز کنیم صغرای ظهور را در آیات قرآنی در جایی که از اهل بیت (علیهم السلام) تفسیری در مورد آیات وارد نشده باشد این نکته را هم ضمیمه بکنم ببینید اینکه پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) تفسیر آیات را انجام داده و یاده به مردم اینها عمده‌اش به خاطر منع از کتابت حدیث، حدیثهای زیاد پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) از بین رفته بهانه‌هایی هم که اینها می‌آوردند خود همان بهانه‌ها مشخص است که تفسیرهایی که مایل نبودند سلطه‌های جائر، تفسیرهایی که همراه کتاب خدا هست همراه کتاب خدا منتقل بشود به دلیل اینکه به مرور زمان ... در یک روایتی داشتم می‌خواندم می‌گوید صحابه برخورد پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) با حضرت علی و امام حسین و امام حسین (علیهم السلام) اینها را درک می‌کردند ولی به تدریج چون برخوردها ثبت نشده بوده یا اگر هم ثبت شده بوده حق انتقال آنها و بیان آنها نبوده به تدریج مردم اصلاً امام حسن و امام حسین و خمسه طیبه (علیهم السلام) برایشان با مردم دیگر فرقی نداشتند آن فضای اعتماد پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) به ائمه (علیهم السلام) آن فضا به هیچ وجه منتقل نمی‌شده خب به تدریج آدم اگر وقتی قرار باشد که یک سانسور شدیدی حاکم باشد این سانسور تمام علم سینه به سینه را هم نابود می‌کند چیز مکتوب هم که نیست در بعضی روایات ما اشاره به همین است که این تفسیرها منتقل نشده هست مثلاً در ذیل «أما علمت أن المسح ببعض الرأس» در آن روایت هست که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) این مطلب را بیان کرد ولی مردم آن را حفظ نکردند این طور نیست که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) اکتفاء کرده باشد به «وَ امْسَحُوا بِرُؤُسِکُمْ» به باء «وَ امْسَحُوا بِرُؤُسِکُمْ» که با دقت باید آن معنی، صریحاً هم پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) در کنار این آیه اینکه باید به بعض رأس مسح بشود بیان کرده و طبیعی هم این هست بخصوص مسئله وضو گرفتن پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) قطعاً وضو می‌گرفته دیگر، عمل خارجی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و

سلّم) به گونه‌ای بوده که خود آن عمل خارجی مفسر کلام الله بوده حالا در مسئله چیزهایی که خود پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) عمل نمی‌کرده چون مورد ابتلایشان نبوده خب حالا یک حرفی است ولی چیزی مثل وضو و امثال اینها این قطعاً پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) بیان می‌کرده و برای مردم این بحثها روشن بوده ولی خب اینها منتقل نشده و به ما نرسیده بحث منع از تحدیث یعنی بحث کتابت حدیث دو مرحله منع بوده اولاً از اصل حدیث نقل کردن منع می‌شده و از نگارش حدیث منع می‌شده تفکر حسبنا کتاب اللّهی این تفکر، تفکری بوده که باعث می‌شده قرآن از آن مفاهیم اصلی خودش فاصله بگیرد این است که در زمان حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام)، حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) می‌گوید به قرآن استناد نکن ؟؟؟ در واقع آن قرائنی که فرض کنید خوارج که قرار است مباحثه بشود امثال اینها دیگر قرآن آن قرائنی که کنارش بوده هست قرآن فاصله وقتی می‌گیرد دیگر ... اصل تقریب این هست که ما دلیلی بر احراز عدم وجود قرائن متصله حالیه و مقالیه نداریم پس بنابراین ظهور شکل نمی‌گیرد به نظر من کلام ذاتاً تمام است این اشکال و پاسخش در واقع به این هست که ما وقتی ادله‌ای که ما را به قرآن ارجاع می‌دهد یعنی لولا ادله‌ای که ما را به قرآن ارجاع می‌دهد اگر ما بودیم و فقط همین نکته مشکل بود به قرآن تمسک کردن ولی از آن طرف حدیث ثقلین و احادیث دیگری که حالا در جلسه آینده در موردش صحبت می‌کنیم ادله‌ای که اصولیون به عنوان معارض ادله اخباریها ذکر می‌کنند خود این ادله پاسخ این اشکال هم هست این کاشف از این هست که به هر حال یا ... یعنی به هر حال ائمه معصومین (علیهم السلام) بعد از فحص از مخصص قرآن را حجت قرار دانسته‌اند و این پرسش: ... پاسخ: حالا یا کشف می‌کنیم ظهور دارد این قدر این قرائنی که از قرآن جدا شده قرائنی نیست که به ما منتقل نشود بعد الفحص ....

 «و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»